

دوازده سال بعد کنفرانس مرکزی خاخام‌های امریکا قطعنامه‌ای را تصویب کرد که هرگونه اقدام در جهت تأسیس يك حکومت یهودی را نکوهش می‌کرد و می‌افزود: «امریکا صهیون ماست» (۵۳). پیشتر از آن یعنی در سال ۱۸۱۸ طبق دستور خاخام «اسرائیل یاکوبسن Israel Jacobson» از گهایی در کنیسه‌های هامبورگ نصب گردید و سرودهای مذهبی به زبان آلمانی خوانده شد (۵۴). بعلاوه، از مدتی قبل کلمه صهیون از ادعیه حذف شده و یکی از رهبران یهود آلمان اعلام داشته بود: «اشتوتگارت... اورشلیم ماست.» (۵۵) گراییدن نیروها به قطبهای مخالف، در آن جوامع یهودی که در زیر فشار پیشرفتهای جدید متلاشی می‌شدند، همچنان با آهنگی تند ادامه داشت. در میان پانزده هزار شورشی که پس از انقلاب سال ۱۸۴۸ به دستور مقامات فرانسوی بدون محاکمه و بازپرسی تبعید شدند عده‌ای کارگر یهودی بودند، در حالی که وامهای روچیلدو «بتمان Bethmann» بی‌هیچ تبعیض و تمایزی شامل پاپ و ژنرال لویی اوژن کاوینیاک Louis Eugène cavaignac سرکوب‌کننده شورش کارگران فرانسه و مترنیخ^۵ در اتریش می‌گردید. (۵۶)

«ما (یعنی کارگران یهودی - ی. ا) به ارتش موسیالیسم می‌پیوندیم...» (۵۷) این ندایی بود که در روز اول ماه مه ۱۸۹۲ به گوش رسید، و تنها حرف هم نبود، زیرا شماره دائم التزایدی از کارگران یهودی هر روز به نهضت‌های اعتصابی اروپا و امریکا می‌پیوستند، در حالی که سرمایه‌داران یهود برای سرکوب اعتصابیون از پلیس‌یاری می‌خواستند و خاخام‌ها با وعظ در مناظر

و محکوم ساختن «اخلا لگران» دریاری به پلیس شتاب می‌کردند.
 در همان احوال که هوراشیو گینزبرگ Horatio Ginzburg که خود یکی از صاحبان معادن طلای «لنا» و پدرش یو وصل گینزبرگ Yevzel G. سلطان میخانه‌های روسیه بود هدایایی به سپاس از قتل عام شورشیان اعتصابی به تزار تقدیم می‌داشتند کارگران یهودی که در «محدوده» مقرر می‌زیستند به‌نشان همدردی با کارگران «لنا» اعلام اعتصاب کردند...» (۵۸)
 آنچه گذشت به حد کفایت روشن می‌دارد که صهیونیستها بیشتر علاقه‌مندند به این که به لباس روزگار باستان در آیند. اما هرگونه استنتاجی دربارهٔ علل و موجباتی که محرك ایشان در اختراع افسانهٔ قدمت صهیون‌نیم بوده است دور از کمال خواهد بود اگر سایر جریان‌هایی را از نظر دور داریم که از لحاظ اهمیت دست کمی از علل و جهات مزبور ندارند و خود مستقیماً به موضوع مربوط اند.

مدتها پیش از آنکه تشودور هر تصل و شرکاء، اندیشهٔ تأسیس حکومت یهود را پیش کشند ندهای دیگری به گوش رسیده بود: صدای صهیونیستهای تمام‌عیار، که نه فقط نخستین کسانی هستند که این نظر را عنوان می‌کنند بلکه نخستین کسانی نیز هستند که طرح استعمار نقاط مختلفی از جهان را با نیروی انسانی یهود، در مقام راهگشایانی که مصائب و رنج‌های مهاجران اولیه را تحمل کنند، پیش کشیدند. همین صهیونیستهای غیر یهودی بودند که ضرورت کارهای نظیر این را تبلیغ می‌کردند و یهودیان متنفذی را می‌جستند که بتوانند کیفیتی «ملی» بر اندیشهٔ گرد هم آوردن «Lena» از نواحی زرخیز روسیه.

و اسکان مجدد مردم یهودی تبار بیفزایند - آری، نخستین صهیونیستها محافل حاکمه قدرتهای استعماری بودند.

«چارلز. پی. دالی Charles p. Daly «می نویسد: «در سال ۱۶۵۲ با اجازه کمپانی هلندی هند غربی قطعه زمینی در جزیره کورا ساو Cura saو به «ژوزف نونز دافونسه کا Joseph Nunez da Fonseca» و دیگران داده شد که مستعمره‌ای یهودی نشین را در جزیره مزبور تأسیس کنند... اما این اقدام موفقیت نیافت...» (۵۹)

در سال ۱۶۵۴ انگلستان در نظر داشت یهودیان را در مستعمره خود بنام «سورینام» اسکان کند؛ فرانسه نیز نقشه مشابهی برای «که‌ین» داشت.

اقدام به استعمار فلسطین با اسکان یهودیان نخستین بار در سال ۱۷۹۹ از ناحیه ناپلئون بناپارت و بنا بر ملاحظات سوق-الجیشی بود. اما این اقدام نیز مانند کوشش‌های سلف خود به شکست انجامید.

«ناهوم ساکالو» در سخن از این موضوع می نویسد: «... اما چون لشکر کشی (یعنی تعرض ناپلئون از مصر به سوریه ی.ا.) به شکست انجامید در عقیده یهودیان- نه نسبت به اصل موضوع بلکه در خصوص زمان و وسیله عمل- اختلاف افتاد.» (۶۰)

اندکی پیش از طرح مورد نظر ناپلئون درباره استعمار فلسطین، نامه بی‌امضایی در فرانسه منتشر شد که ظاهراً یکی از

Surinam ۰

Cayenne ۰۰

اعضای جامعهٔ یهود فرانسه به دوستی نوشته بود و اشعار می-
داشت:

«منطقه‌ای که مادر نظر داریم اشغال کنیم (البته به ترتیبی
که موافق نظر دولت فرانسه نیز خواهد بود) شامل مصر سفلی است،
به اضافهٔ قسمتی از ناحیه‌ای که حد آن خطی است که از «عافر»
می‌گذرد و به «دریاچهٔ قیر» یا بحرالمیت می‌پیوندد و از نقطهٔ
جنوبی دریاچه به بحر احمر منتهی می‌گردد.»

این نویسندهٔ گمنام در توجیه اشغال محل مذکور چنین
استدلال می‌کرد: «این موقعیت، که ممتاز است، با کشتیرانی از
طریق دریای احمر ما را مالک الرقاب تجارت هند و عربستان و
جنوب و شرق آفریقا، یعنی حبشه و اتیوپی خواهد کرد، که آن همه
طلا و عاج و احجار کریمه را در اختیار سلیمان نهادند...» (۶۱)
در این نامه طبعاً پیشنهاد می‌شد که فرانسه نیز در این ثروت
سهیم باشد.

حتی «ساکالو» هم قبول دارد که انتشار این نامه به ابتکار
زمانداران وقت فرانسه بوده است. (۶۲) بهر حال، اگر هم
کوششهای استعمارگران فرانسوی در استفاده از یهودیان، در
پیشبرد منافع خویش در خاورمیانه، صرفاً به عنوان يك حادثهٔ
تاریخی تلقی شود اقداماتی را که محافل حاکمهٔ انگلیس در این
زمینه بعمل آورده‌اند باید مبتنی بر طرحی بسیار دقیق و مستمر
دانست.

در سال ۱۸۴۰ قدرت‌های بزرگ استعماری اروپا که
می‌کوشیدند در امپراطوری روبه زوال عثمانی رخنه کنند مسألهٔ
آیندهٔ سوریه را که آن زمان در اشغال قوای مصر بود پیش کشیدند.

در ماه اوت سال ۱۸۴۵ روزنامه تایمز مقاله‌ای تحت این عنوان انتشار داد: «سوریه - بازگرداندن یهودیان.» قسمتی از این مقاله می‌گفت: «پیشنهاد استقرار یهودیان در سرزمین آباء واجدادی خود، تحت حمایت پنج قدرت بزرگ، اینک دیگر يك مسأله ذهنی و خیالی نیست بلکه موضوعی است از نظر سیاسی درخور اعتناء.» - و البته تا آنجا که دانسته است تا آن وقت کسی در این زمینه پیشنهادی را عنوان نکرده بود.

اما در حالی که «تایمز» به عنوان اندام نیمه رسمی حکومت انگلیس می‌باید به زبان سیاست سخن گوید و احساس سایر استعمارگران را منظور دارد محافل دیگری هم بودند که دلیلی نمی‌دیدند انگیزه‌های واقعی و نظریات خویش را در این باره پنهان دارند و یا در لفافه بیان کنند.

«ارل شافتسبری Earl of Shaftesbury» یکی از سیاستمداران برجسته انگلیس در نامه‌ای به تاریخ بیست و پنجم سپتامبر ۱۸۴۵ بعنوان وایکانت پالمرستن Viscount Palmerston وزیر خارجه وقت نوشت که لازم است سوریه را به صورت یکی از دو مینیون^۵ های انگلیس درآورد و تأکید می‌کرد که نیل بدین منظور مستلزم سرمایه و کار خواهد بود و می‌افزود که: «... جریان سرمایه به هر کشوری که در آن مال و حیات اشخاص را نتوان مصون و مأمون پنداشت مسأله‌ای است حساس...» شافتسبری در پایان این مطلب را پیش می‌کشید و می‌گفت:

«اگر بازگشت ایشان، یعنی یهود، را در پرتو وضع جدید فلسطین یا استعمار آن مورد توجه قرار دهیم خواهیم دید که این

طرح و اقدام ارزانترین و مطمئنترین راه تدارك نیازمندیهای این نواحی کم جمعیت است.» (۶۳)

مبارزه قدرتهای استعماری برای رخنه در خاورمیانه خاصه در دوره بلافاصله قبل و بعد از ساختمان ترعه سوئز فوق العاده شدید بود. دکتر «ادوارد رایینسن»^۵ در توصیف رقابتهای شدید و سبعانه ایشان در این بخش از جهان می نویسد: «فرانسه مدتهاست حامی رسمی مذهب کاتولیک رومی است... در تعدادی کلیساهای یونانی روسها حتی هواخواهانی با حرارت تر از فرانسویان دارند... اما کجا هستند هواخواهان انگلیس در قلمرو عثمانی؟» (۶۴)

انگلستان هم، بهر حال، با گذراندن قانون حمایت از ایشان در صدد جلب هواخواهی یهودیان شرق و ترغیب یهودیان اروپایی به مهاجرت به فلسطین (البته با حمایت خود وی) برآمد.

در بیست و پنجم ژانویه سال ۱۸۵۳ سرهنگ جورج-گاولر George Gauler که حکمران سابق استرالیای جنوبی و لذا در امور مستعمراتی صاحب منصبی مجرب و کارگشته بود در پارلمان اعلام داشت: «عنایت پروردگار، سوریه و مصر را درست در میان شکاف موجود بین انگلستان و مهمترین نواحی مستعمراتی و تجارت خارجی، یعنی هندوستان و چین و جزایر هند و استرالیا قرار داده است... از اینرو پروردگار از اومی خواهد مساعی خود را در بهبود وضع این دوسرزمین به کاربرد... و اینک بر انگلستان است که با استفاده از تنها مردمی که توانایی و نیروشان در این

مهم به منتها درجه به کار گرفته خواهد شد، یعنی با استفاده از اولاد اسرائیل که فرزندان حقیقی این سرزمین اند، درنوسازی و تجدید حیات سوریه اقدام کند.» (۶۵)

جالب این است که دکترن. ادلر N. Adler ناخام اعظم بریتانیای کبیر درنامه مورخ ۱۸۵۴ خود به عنوان حوزه‌های دینی قلمرو نفوذ خود با اینگونه اقدامات مخالفت ورزید و نوشت که سرنوشت یهودیان در دست خداست که بدیشان فرمان داده در برانگیختن قهر و مهرش اقدامی نکنند تا روزی که خود اراده کند...» (۶۶)

اما با مرور زمان عده بیشتری بر صحنه ظاهر شدند که می‌خواستند «یهوه» پیر را از خواب بیدار کنند. در سال ۱۸۶۶ هانری دونان Henry Dunant بنیانگذار کمیته جهانی صلیب سرخ پیشنهاد تأمین «انجمن بین‌المللی شرق» برای آبادانی و عمران فلسطین را با «مشارکت مردم اسرائیل» عنوان کرد و خاطر نشان ساخت که «رجال متنفذ فرانسه و انگلستان و سایر ممالک نسبت به این طرح نظر مساعد دارند.» (۶۷)

اما این «مالکیت جمعی» به هیچ وجه باب طبع انگلستان نبود. «ارل شافتسبری» در پایان خدمت سیاسی خود در مطبوعات خاطر نشان ساخت که «در آن صورت سوریه از لحاظ تجارت موقعیتی بس ممتاز خواهد داشت، اما بازرگانان ممتاز جهان چه کسانی اند؟ و وقتی تغییرات منظور حاصل آمد برای جولان نیرو و استعداد یهودیان جایی مناسبتر از آن می‌توان یافت؟ و آیا انگلیسیان در کمک به «چنین بازگشتی» ذی‌علاقه نیستند؟ تصاحب سوریه توسط هر یک از ممالک رقیب ضربه‌ای بر پیکر انگلستان خواهد

بود.»

قبول این مطالب دشوار است که يك روحانی مسیحی، شخصی چون عالیجناب جیمز نیل James Neil، نداند که بنا بر شریعت یهود این خداست که توسط مسیح خود باید یهودیان را در سایه «کوه مقدس صهیون» گردهم آورد. عالیجناب، که این موجبات مایه تشویش خاطرش نبود، به رعایت منافع طبقه حاکمه انگلیس در ۱۸۷۷ در اثر خویش موسوم به نوآبادی فلسطین یا تجمع اولاد پراکنده اسرائیل نوشت که به علت گرما و مشکلاتی که اعراب ایجاد خواهند کرد و نیز فقدان حمایت مؤثر و دشواریهایی از این دست در این تردیدهست که بتوان فلسطین را با موفقیتی نظیر آنچه در آمریکا عمل شد از طریق مهاجرت مردم عادی اسکان کرد، و لذا پیشنهاد کرد که برای نیل بدین منظور از یهودیان استفاده شود.

هربرت اسکویث ۵ نخست‌وزیر بریتانیا در دفتر یادداشت روزانه خود نوشت که جانشین وی لوید جورج ۵۵ نیز بیش و کم همین منطق را به کار می‌برد. اسکویث در بحث از یکی از طرح‌های متعدد به منظور تصاحب فلسطین اظهار می‌دارد:

«عجب آنکه تنها هواخواه دیگر این پیشنهاد لوید جورج است، که لازم نمی‌بینم بگویم که يك جو پروای یهودیان و گذشته و آینده‌شان را ندارد بلکه فکرمی‌کند هتك حرمت خواهد بود اگر بگذاریم «اماکن مقدسه» به دست «فرانسه ملحد» بیفتد و یا در حمایت وی قرار گیرد.» (۶۸)

Herbert Asquith (۱۸۵۱-۱۹۲۸) ۵
Lloyd George ۵۵

در سالهای ۱۸۷۵ «انجمن استعمار سوریه و فلسطین» در انگلستان تأسیس شد. هدف از تأسیس این انجمن کمک به اسکان سوریه و فلسطین و ممالک مجاور ایشان با مردم نیکو خصال، خواه یهودی یا مسیحی بود. (۶۹)

اینک موقع برای ظهور صهیونیسم مناسب بود؛ و آن زمان فرارسید. چنانکه ماکس نوردو Max Nordau یکی از رهبران صهیونیست اوایل قرن بیستم گفت: «آن زمان فرا رسیده بود که اگر هم صهیونیسمی وجود نمی داشت بریتانیای کبیر آنرا اختراع کند.» (۷۰)

چنانکه دیدیم سازمان جهانی صهیونیستها در سال ۱۸۹۷ تأسیس یافت. در ۱۹۰۲ «تراست مستعمراتی یهود» به وجود آمد که خود یک شرکت سهامی صهیونیستی و به گفته ناهوم ساکالو «ابزار مالی صهیونیسم و هدف اساسی آن عمران و توسعه صنعتی و بازرگانی فلسطین و ممالک مجاور آن است.» (۷۱)

نامبرده در بحث از این توسعه و عمران می نویسد: «موفقیت‌های عظیم ناشی از فتوحات صلح آمیز (؟) بریتانیا، صهیونیسم را در اقدام به کارهای مالی خود دلگرم ساخت. سیسیل رودس Cecil Rhodes که در بدو کار بیش از یک میلیون پاوند داشت رودزیا را به مساحت ۷۵۰ هزار میل مربع به وجود آورد. کمپانی انگلیسی «برنثوی شمالی» با هشتصد هزار پاوند بر ۲۱ هزار کیلومتر مربع حکومت می کند؛ کمپانی انگلیسی افریقای شرقی که بر ۲۰۰ هزار میل مربع حکم می راند با مبلغی در حدود سرمایه «تراست مستعمراتی یهود» یعنی با ۲۵۰ هزار پاوند

آغاز به کار کرد.» (۷۲)

«تراست مستعمراتی یهود» ابتدا سهامی به مبلغ دو میلیون لیره انگلیسی انتشار داد. پیرامون این اقدام استعماری سروصدا و جنجال بسیار به راه افتاد. رهبران صهیونیست کوشش فراوان به کار بردند تا شرکتی را که به وجود آمده بود هم از لحاظ مالی و هم از نظر ترکیب اعضاء، شرکتی متعلق به «قاطبه مردم یهود» جلوه دهند. اما هدف این جنجال مردم ساده لوح بود.

چنانکه از اعترافات صریح «ناهوم ساکالو» پیداست صهیونسم نه به عنوان یک نهضت و علی الخصوص یک نهضت ملی بلکه به عنوان یک اقدام مالی و سرمایه‌ای ظهور کرد. سهامداران شرکت جدید، سوداگران ثروتمند ممالک مختلف و فروشندگان سهام، رهبران صهیونیست بودند. صهیونسم از لحاظ تشکیلاتی و سازمانی در مقام جریانی استعماری شکل گرفت که از نزدیک با محافل امپریالیستی مربوط بود و نیازمندیهایش را سازمان جهانی صهیونیستها تأمین می نمود.

این وضع بود که «بارون ادموند دوروچیلد»^۵ را بر آن داشت که پیش از جنگ اول جهانی اعلام کند که اگر او نبود صهیونیستها قدمی نمی توانستند بردارند و بی وجود صهیونیستها نیز اقدامات وی عبث و بی نتیجه می بود.

صهیونسم نه فقط در نظر زحمتکشان یهود، که به منظور تأمین آینده بهتر همدوش زحمتکشان سایر ممالک مبارزه می کردند، پدیده‌ای بیگانه بود بلکه در نظر اکثریت قاطع مردم

یهودی تبار که در ممالک مختلف جهان می زیستند نیز چنین بود، و همین بود که موجب شد «لئونارد اشتین» اعلام کند که: «در نظر یهودیانی که آزادی یافته بودند و چیزی که اصلاً نمی خواستند جلب توجه بود این شیء، یعنی صهیونیسم، طفلی کج خلقت و وحشتناک بود؛ در نظر طرفداران «اصلاح یهودیت» نیز که در وجود آن نه فقط ناراحتی بلکه تهدیدی را نسبت به ارزشهای معنوی بازمی دیدند که خود صمیمانه ارج می نهادند همانقدر زشت و نفرت انگیز بود. از لحاظ مؤمنین متعصب هم که در کفه مقابل قرار داشتند تقریباً وضع و موقع آدم بی ایمانی را داشت که با دلیری و گستاخی «قادر متعال» را برخلاف میل و اراده خویش به اقدام برمی انگیزت.»

مع هذا ظهور کرد. اما علل ظهور آن چه بود؟ با تلخیص آنچه گذشت علل و جهات مزبور را به اجمال ارائه کنیم:

۱- رقابت بین بریتانیا و فرانسه در خاورمیانه، که هنوز در محدوده قلمرو امپراطوری سست و روبه زوال عثمانی بود (بعدها آلمان نیز متعاقب نیل به وحدت ملی خود در این رقابت وارد شد)، و تلاش به منظور جدا ساختن آن هر یک از قدرتهای استعماری را ناگزیر ساخت معاذیر موجهی را برای بسط قلمرو نفوذ خود بجوید. (می دانیم که در اواخر قرن، روزگار استعمار بی مانع و رادع سپری شده بود و تحصیل مستملکات جدید چه بسا موجب اقدامات مسلحانه رقبا می گردید.)

اندیشه اسکان مجدد یهودیان در فلسطین (یا چنانکه

خواهیم دید در هر جایی که سودمند تشخیص می‌شد) که محافل حاکمه انگلیس مدتها در خاطر پرورده بودند ظاهراً بهترین فرصت را برای استعمار « آبرومندانه » بدست می‌داد، (حتی بیسمارک نیز که در نظر داشت یهودیان را در امتداد خط راه آهن برلن - بغداد اسکان کند چنین نقشه‌ای را در سر می‌پروراند). اما به هر حال چنین طرحی بدون منابع انسانی قابل اجرا نبود و انگلستان خود سالها به عبث در جستجوی چنین منبعی بود.

بالنتیجه ممالک بریتانیا و فرانسه و آلمان سخت متمایل به یاری نیروهای بودند که آماده بودند فلسطین، یا چنانکه بیسمارک می‌خواست هر جایی از امپراطوری عثمانی را استعمار کنند.

۲- تشدید مبارزات طبقاتی در اواخر قرن، امپریالیسم را ناگزیر ساخت کلیه نیروهای را که به نحوی از انحاء با جنبش جهانی زحمتکشان و همبستگی طبقاتی و مبارزه ایشان مخالفت می‌ورزیدند به هم پیوند و تقویت کند.

از این مطلب چنین بر می‌آید که فرمانروایان کلیه ممالک معتبر اروپا، بدون استثناء در جریاناتی نظیر صهیونیسیم علاقه مند بودند.

۳- جریان اختلافات طبقاتی در جوامع یهود و تجزیه و تلاشی جوامع مزبور و تمایل مردم زحمتکش یهود در کلیه ممالک به خروج از نظارت رهبران جوامع، مردم قشرهای بالای این جوامع را بر آن داشت که برای استقرار و تحکیم ترکیب سابق، به هر صورت، با هم متحد شوند و بدان وسیله توده‌های

زحمتکش را در پنجه گیرند.

علی‌هذا برای تشکیل سازمان جهانی صهیونیستها شرایط سیاسی لازم موجود بود. به عبارت دیگر، صهیونیسم به عنوان اقدامی از ناحیه بورژوازی یهود و به منظور استقرار مجدد حکومت از دست رفته رهبران جوامع (و اداره جوامع) و نیز به تعویق افکندن جریان جذب تدریجی و اجتناب ناپذیر یهودیان در مردم محیط و ایجاد ذخیره‌ای سیاسی و مادی در ممالک مختلفه جهان سر بلند کرد، تا عنداللزوم در تأمین منافع متحد عمده شریک ارشد خود یعنی نیرومندترین قدرت امپریالیستی وقت به کار رود. این اقدام در وجود «تراست مستعمراتی یهود» و «سازمان جهانی صهیونیستها» تجسد یافت.

روشن است که در شرایط و اوضاع خاص اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم شعار تشکیل «حکومت یهود» صورت یک آلت و ابزار مناسب را به خود گرفت. رهبران صهیونیسم تشکیل «حکومت یهود» را هرگز به عنوان چیزی که غایت آن به خود ختم شود ننگریسته بلکه به چشم وسیله‌ای در نیل به هدفها و مقاصدی بزرگتر دیده‌اند: استقرار مجدد حکومت بر مردم یهود، تحصیل حداکثر ثروت به خاطر تأمین قدرت و رفاه به طفیل دیگران و بالاخره دفاع از امپریالیسم و تقویت او.

افسانه قدمت صهیونیسم که تا به امروز هم ترویج می‌شود به این منظور خلق و ابداع شد که محتوای طبقاتی صهیونیسم و آرزوها و نقشه‌های آن را از انظار پنهان دارد و زاد روز واقعی آن و نیز علی‌داغی که موجب ظهور آن گشت از خاطر مردم بزداید

ویهودیان کلیه کشورها را متقاعد سازد به اینکه صهیونیسم همان چیزی بوده است که خود در تمام مدت عمر می خواستند و آرزو می کردند، هرچند به علل وجهاتی از درك و فهم این « چیز » عاجز بوده اند.

فصل دوم

هرسخن جایی و هر نکته مقامی دارد *

چندی پیش دانشمند امریکایی، جورج. ر. تامارین George R. Tamarin که سالیانی دراز در اسرائیل زیسته بود اقدام به - تجربه‌ای کرد که نتایجی گویا به بار آورد.

وی پاسخهای کتبی ۱۰۶۶ پرسشنامه در باره (صحیفه یوشع ابن نون) را که در کلاسهای چهار تاهشت اسرائیل تدریس می‌شود باهم مقایسه کرد. این پرسشنامه‌ها را ۵۶۳ پسر و ۵۰۳ دختری پر کرده بودند که در کلاسهای مدارس مختلف تحصیل می‌کردند.

پرسشنامه می‌گفت: «شما با قطعات زیر از صحیفه یوشع - ابن نون خوب آشنا هستید:

«آنگاه قوم صدا زدند و کرناها را نواختند، و چون قوم آواز کرنا را شنیدند و قوم به آواز بلند صدا زدند حصار شهر بر زمین افتاد و قوم یعنی هر کس پیش روی خود بشهر برآمد و

❖ اصل عبارت که در آیه پنجم باب سوم کتاب جامعه آمده چنین است: «وقتی برای پراکنده ساختن سنگها و وقتی برای جمع ساختن سنگها.»

شهر را گرفتند و هر آنچه در شهر بود از مرد و زن و جوان و پیر و حتی گاو و گوسفند و الاغ را به دم شمشیر هلاک کردند.» (باب ششم، آیه‌های ۲۵ و ۲۱).

«و در آن روز یوشع مقیده را گرفت و آن و ملکش را به دم شمشیر زده ایشان و همه نفوسی را که در آن بود هلاک کرد و کسی را باقی نگذاشت و بطوری که با ملك اریحا رفتار نموده بود با ملك مقیده نیز رفتار کرد...» (باب دهم، آیه‌های ۲۸ تا ۳۵، صحیفه یوشع ابن نون).

«اینک، خواهش‌مند است به دو سؤال زیر پاسخ دهید:
 ۱- به نظر شما آیا این عمل یوشع و اسرائیلیها صواب بود یا نه؟ در باب نظری که می‌دهید توضیح بدهید.

۲- فرض کنید که ارتش اسرائیل يك ده عرب را تصرف کند، فکرمی کنید بهتر باشد با ساکنان آن همان عملی را بکند که یوشع با مردم اریحا (و مقیده) کرد و یا نباید چنان عملی را بکند؟ چرا...»

«تامارین» اضافه می‌کند که: «قتل عام یوشع در نوع خود تنها موردی نیست که از آن در کتاب مقدس سخن رفته باشد. ما این نمونه خاص را صرفاً به سبب موقعیت ویژه‌ای که صحیفه یوشع ابن نون در نظام آموزشی اسرائیل دارد برگزیدیم...» (۱) این پرسشنامه در مدارس «تل‌او‌یو» و دهی در حوالی رام‌الله Romle و شارون Sharon و نیز کیبوتس سوچاد Meuchad و سایر جاها توزیع شد. اینک پاره‌ای از پاسخها:

یکی از دانش‌آموزان شارون نوشت: «هدف این جنگها تسخیر سرزمین برای اسرائیلیها بود. بنابراین عمل اسرائیلیها

در تسخیر شهرها و کشتن ساکنانشان عملی صواب بود، چون وجود يك سرزمین بیگانه در اسرائیل مطلوب نیست، زیرا مردم مذاهب مختلف می توانستند بر اسرائیلیها تأثیر کنند...» (۲)

دختر دانش آموزی از کیبوتس موچاد نوشت: «چون او (یوشع) هنوز می باید همه کشور را فتح می کرد لذا وقتی نداشت که صرف اسرا کند.» (۳)

لحن ۶۶ تا ۹۵ درصد پاسخها، بسته به دهه یا شهر یا کیبوتس، چنان بود که آوردیم.

سی درصد پاسخهای سؤال دوم به وضوح بر له نابودی ساکنان ده عرب بود. چیزهایی که دانش آموزان نوشته بودند اینهاست:

«به نظر من این عمل خوب بوده، چون ما می خواهیم دشمنانمان را مغلوب بکنیم و مرزهایمان را توسعه بدهیم، و ما هم اعراب را همانطور می کشیم که یوشع دشمنانش را کشت.»

(۴) (کلاس هفتم)

یکی از شاگردان کلاس هشتم نوشت: «به نظر من ارتش اسرائیل در ده عرب باید همان کاری را بکند که یوشع کرد، چون اعراب دشمنان ذاتی ما هستند، بنابراین ولو در اسارت باشند باز پی فرصت خواهند گشت که نگاهبانانشان را به قتل برسانند.» (۵)

اینها بخشی از ثمراتی است که «آموزش» صهیونیستی به بار آورده است، و این ثمر به خودی خود به بار نیامده، بلکه از درخت ریشه دار ایدئولوژی صهیونیسم که ما در این فصل از نظرش خواهیم گذراند نتیجه شده است.

یکی از دانشمندان قرن بیستم روس نوشت: «آیا این

حقیقت را می‌توان به تصادف اسناد داد که نیروهای ارتجاعی سرتاسر اروپا و علی‌الخصوص روسیه مخالف جذب یهودیان در مردم محیط هستند و می‌کوشند انفرادشان را جاودانی سازند؟» (۶)

نحوه طرح سؤال نشان می‌دهد که دانشمند مزبور خود این موضوع را امری تصادفی نمی‌داند.

حصار گتوهای قرون وسطایی که به رهبران جوامع یهود امکان می‌داد بر توده‌های مردم نظارت کنند و ایشان را در اختیار گیرند فروریخت، «یهودیت» که خود نیز حصاری «معنوی» بود در برابر ضربات مرگبار زمان از پا افتاد و نیروهایی که سخت‌علاقه‌مند بودند به این که لااقل بخشی از نفوذ و اختیار و قسمتی از سلطه سابق را حفظ کنند کوششهای خود را متوجه ایجاد اشکال معنوی و سازمانی دیگری کردند که با زمان سازگارتر باشد.

یکی از این اشکال سازمانی همانا «کنسرن» صهیونیستی بود که به صورت «سازمان جهانی صهیونیستها» و «تراست مستعمراتی یهود» جلوه‌گر شد، در حالی که ایدئولوژی صهیونیستی به صورت یکی از اشکال «گتو»ی معنوی درآمد.

در نیمه آخر قرن نوزدهم ۸۵/۶ درصد از یهودیان جهان در اروپا اقامت داشتند (۷)، و در هر یک از ممالک اروپایی در میان یهودیان و غیر یهودیان نیروهایی ظهور کردند که به قول دانشمند مزبور موافق جذب مترقیانه و اجتناب ناپذیر یهودیان در جوامع اصلی بودند و نیز نیروهایی که با این کار مخالفت می‌ورزیدند.

«هیچ کشوری نیست که ما بخواهیم به اندازه این کشور به آن

علاقه مند باشیم. چه میهن دیگری از ما می خواهد که از او دفاع کنیم؟ ما به صورت مهاجر به آلمان نیامده ایم، ما در اینجا به دنیا آمده ایم، و لذا یا آلمانی هستیم و یا خود وطنی نداریم. ملیت را فقط بایک چیز می توان تبرک کرد و آن خونی است که در مبارزه مشترک و در راه آزادی سرزمین زاد بومی ریخته می شود.» (۸)

این سخنان، در پایان قرن گذشته و در مقابله با اقدامات ضد یهود حکومت پروس بر زبان آمد، و نه فقط منعکس کننده احساسات اکثریت قاطع یهودیان بلکه مبین طرز تفکر ایشان نیز بود.

«بن هالپرن Ben Halpern» مورخ معاصر نوشت: «مخالفان غیر یهودی آزادی یهودیان نمی توانستند مستقیماً از تبعیض مذهبی ای که در نظام سابق بود دفاع کنند. از این رو علیه اعطای حق تابعیت به یهودیان مسائلی را پیش کشیدند که بر حسب اصول «لیبرالیستی» قابل دفاع بود. اینان مدعی بودند که یهودیان... ملتی جدا از اکثریت مردمی هستند که در میانشان زندگی می کنند.» (۹)

این همان نظریه «ملت یهود» بود که چنانکه دانشمندان مزبور تأکید می کرد نظریه ای مطلقاً دروغ و از لحاظ محتوی ارتجاعی و مستقیماً یا من غیر مستقیم حالت و کیفیتی از مخالفت با جذب و آمیختگی در مردم محیط را به زحمت کشان یهود القاء می نمود: یعنی روحیه ای مناسب «گتو» (۱۰) که هم نقطه آغاز اقدامات ضد یهود و هم پایه و اساسی برای بناهای تئوریک و ایدئولوژیک صهیونیستی گردید.

مفهوم «ملت جهانی یهود» را که صهیونیستها به کار می-برند تا سلطه سیاسی و ایدئولوژیکی خود را بر مردم ممالک مختلف اعمال کنند نباید بامسأله ملت اسرائیل (که در فصلهای بعد مورد بحث قرار خواهد گرفت) اشتباه کرد. این مسائل در سطوح کاملاً متفاوتی جای دارند و پیوند دادنشان به هم به هر حال خطاست. بسیاری از انگلیسیان و ایرلندیان مدتهاست استرالیایی یا «نیوزلندی» شده‌اند چنانکه بسیاری از اوکراینیها و فرانسویها و یهودیها کانادایی شده و کلیه خصوصیات يك ملت خاص را کسب کرده‌اند.

اینک، اهم دلایل صاحب‌نظران صهیونیست را در دفاع از این فکر که مردم یهودی تبار صرف نظر از هر کشوری که در آن سکنی گزیده باشند جزئی از «ملت جهانی یهودند» از نظر می‌گذرانیم ۵۵.

۵ در این فصل نظریات و آراء صاحب‌نظران برجسته صهیونیست را مورد بررسی قرار می‌دهیم، چون همین نظریات و آراء هستند که صهیونسم جهانی در قالب اصلی خود به کار می‌برد.

۵۵ محصلین بورژوازی «لغت» صهیونسم، از آنجایی که علاقه چندانی به حقیقت نداشته و بیشتر خواسته‌اند بر آشفتگی که بر سر محتوای صهیونسم پدید آمده است بیفزایند آن را به عنوان ماحصل و نتیجه جریانات گوناگون و حتی متضادی وصف می‌کنند که «مستقل از یکدیگر» روی داده‌اند. اینان بین مبلغین و هواخواهان صهیونسم معنوی یا روحانی و صهیونسم سیاسی فرق می‌نهند و از صهیونیستهای محلی و منطقه‌ای و تجدید نظر طلب و غیره سخن می‌دارند. يك چنین طبقه بندی، که لابد بسیار نسبی هم خواهد بود، در منتهای خود می‌تواند در بررسی تاکتیکهای صهیونیستی و شناخت ماهیت پندارهایی که صهیونیستهای ساده و فریب خورده در سر می‌پرورانند سودمند افند. حتی در صورتی که منتهای حسن نیت هم در کار باشد باز این مقوله سازی را وقتی می‌توان به انجام رساند که محتوای صهیونسم به عنوان يك نمود کامل، مشخص گشته و هدفهای استراتژیکی عمده‌اش معلوم شده باشد.

موسی هس^۵ Moses Hess یکی از صاحب نظران اولیه قوم می نویسد: «نکته بسیار مؤثر درباره نیایشهای عبری این است که در حقیقت بیان روح جمعی و گروهی یهودند؛ اینها مدافع و شفیع فرد نیستند بلکه بر همه قوم نظر دارند . . . یهودی «متجددی» که وجود ملیت یهودی را انکار می کند نه فقط يك ملحد به مفهوم مذهبی است بلکه خائن به ملت و نژاد و حتی خانواده اش نیز هست.» (۱۱)

همین موسی هس، این انقلابی سابق، متدرجاً و انگار چیزی باشد که به خودی خود پیش آید، مفهوم «ملت جهانی یهود» را از «روح جمعی و گروهی» خصوصاً، و «یهودیت» عموماً، استنتاج می کند. ل. پینسکر^{۵۵} L. Pinsker، یکی از صاحب نظران صهیونیست درسخن از همین مسأله در اثر خویش به نام «خود - آزادی»^{۵۵۵} نوشت که «هر چند یهودیان به سبب اینکه خصوصیات اساسی و لازمه يك ملت را از دست داده بودند ملت به شمار نمی آمدند با این حال معنأ همچنان به صورت يك ملت به حیات خویش ادامه می دادند. مردم جهان در وجود این مردم، «شبح» مشثومی را می دید که در میان زندگان آواره بود... اگر ترس از دیدن اشباح در بسیاری کسان چیزی ذاتی و طبیعی باشد، و

۵ موسی هس که در ۱۸۱۲ در آلمان زاده شده بود یکی از هواخواهان پرشور جذب یهودیان در مردم محیط بود. وی در انقلاب ۱۸۴۸ آلمان شرکت جست و پس از شکست انقلاب به فراسه گریخت و چندی بر نیامد که در آنجا پاك تغییر عقیده داد. وی مؤلف کتاب «رم و اورشلیم» است. (۱۸۶۲)

۵۵ ل. پینسکر (۱۸۲۱-۱۸۹۱) وی در روسیه روزنامه نگار بود. هم او بنیاد - گذار ایدئولوژی صهیونیسم است .

Auto-emancipation ۵۵۵

اگر این امر را بتوان تا حدی به عالم روان اسناد داد، در این صورت جای تعجب نیست که چنین هراسی بامشاهده این ملت مرده‌ای که هنوز جان در پیکرش هست جلوه کند.» (۱۲)

«پینسکر» می‌نویسد که یهودیان اگرچه ملت به‌شمار نمی‌آیند مع‌هذا به‌اتکای «روح جمعی» خود ملت‌اند. اینان ملتی هستند در خود و محدود به خود، درك ناکردنی و از «لحاظ روحی و معنوی» ویژه، ملتی که موجب ترس و وحشت اقوام دیگر است. احد هاآم Ahad Ha' om یکی دیگر از متفکران برجسته صهیونیست صرفاً به «تصور» کتاب مقدس از «قوم برگزیده» که بر سرتاسر جهان پراکنده و از جانب خدا واجد رسالتی ویژه است عطف می‌کند.

لئون سیمون Leon Simon بر آن است که «این بیشتر فکر فلسطین است که هدف ضروری و اجتناب‌ناپذیر این پیوستگی ملی است.» (۱۳) و یهودیان را به صورت ملت درمی‌آورد.

و بالاخره مارتین بابر Martin Buber فیلسوف برجسته صهیونیست از «فوق طبیعی بودن» ملت جهانی یهود سخن می‌دارد و معتقد است که در جهان یهودیان تنها قومی هستند که درازمنه بعیده تاریخ «همزمان»، هم در مقام يك ملت وهم به‌عنوان يك جامعه مذهبی، شکل گرفته‌اند. بعلاوه، از لحاظ او جامعه یهود «سرگل آفرینش» است، در حالی که «ملت جهانی» یهود پدیده‌ای است صرفاً طبیعی و تبعی.

و این افکار و تصورات صهیونیستی را از منابر درگوش و کله مردم فرو می‌کردند. تصادفی نبود که تئودور هر تزل، Theodor Herzl از آباء صهیونیسم، که خود بر سستی علمی

تئوریهای صهیونیستی نیک آگاه بود در آغاز فعالیت خویش اشاره داشت بر اینکه برای تبلیغ و اشاعه افکار صهیونیستی نیازی به تشکیل انجمنها و سخنان مطمئن و توخالی نیست. هم او در ادامه سخن گفت: «این تبلیغات خود جزء لازم و مکمل نیایش خواهد بود.» (۱۴)

صهیونیستها که خود را با ضرورت بنای حصار «گتو»ی معنوی تازه‌ای روبرو می‌دیدند طبعاً در صدد نبودند که گفته انگلس Engels را مشعر بر این که: «کتاب مقدس یهودیان چیزی جز ضبط سنن قبیله‌ای و دین اعراب باستان نیست...» (۱۵) اشاعه و تبلیغ کنند. مسائل دیگری ذهنشان را به خود مشغول می‌داشت. ضمناً خلق افسانه قدمت صهیونیسم علت و موجب دیگری هم داشت که در فصل پیش بدان اشاره‌ای نشد، و آن نیاز متفکران صهیونیست (این‌ها خواهان واقعی و پروپا قرص اصالت عمل) به این امر بود که خویشان را با مذهب یکی کنند و در هیئتی واحد جلوه‌گر شوند. چون اگر چه مذهب بسیاری از مواضع خود را از دست داده بود و به «اصلاح» می‌گرایید با این حال هنوز وسیله پیوند مستقیمی برای ارتباط با عده قابل ملاحظه، هر چند کاهش‌یافته، از مردمی بود که اعتقادات مذهبی خویش را همچنان حفظ می‌کردند و اما به تقدس صهیون اعتقاد و ایمانی نداشتند. و حضرات، بر این ضرورت نیک آگاه بودند. این امر یعنی جلوه دادن صهیونیسم و مذهب در قالبی واحد، هر چند ممکن است به نظر یهودیان نادرست آمده باشد، هدف عمده‌اش منقاد ساختن مذهب یهود و استفاده از آن به عنوان یک ابزار کمکی بود، زیرا مذهب دیگر قادر نبود وظایف یک

«گتوی» معنوی را به انجام رساند.

صهیونیستها خود بر این منظور بی پرده اشاره می داشتند. پرفسور سلومون شختر Solomon Schechter در سال ۱۹۱۴ در مجمعی در «سین سیناتی»^۵ Cincinatti گفت: «اگر بخواهیم که یهودیت، خواه رسمی یا اصلاح شده، به حیات خویش ادامه دهد ناگزیر از داشتن صهیونیسیم هستیم. یهودیت اینک نه فقط در امریکا بلکه در اروپا نیز در وضع و موقعیت بسیارضعیفی است». (۱۶)

نیازی به گفتن نیست که راهنمای پرفسور فاضل در ارائه صهیونیسیم به عنوان عامل اصلی و اساسی حفظ یهودیت، زیبایی نیایش کنیسه ای نبود. او آشکارا و بی پرده می گفت که دوام شکل قدیم «گتو»ی معنوی فقط و فقط بستگی به قوام شکل تازه آن دارد.

یکی از نخستین کسانی که از اضمحلال آتی اشکال قدیم «گتو»های معنوی خبر داده و اشاره داشته بود بر این که فقط با ابداع ابزارهایی می توان آنها را حفظ کرد که به یاری ایشان بتوان بر افکار مردم تأثیر کرد «احد ها آم» فوق الذکر بود که نوشت: «این تنها یهودیان نیستند که از «گتو»ها خارج شده اند؛ مذهب نیز از لاک و حصار خود به درآمده است. مهاجرت یهودیان منحصر و محدود به ممالک معین و مستلزم گذشت و مساهله است، لیکن مذهب یهود، هر آنجا که با فرهنگ نوین تماس یافته است به میل و رضای خود از حصار «گتو» خارج شده است و همچنان خارج می شود. این تماس با فرهنگ جدید، مواضع دفاع یهودیت

^۵ شهری در اوهایوی امریکا.

را از درون به هم می ریزد، چنانکه یهودیت دیگر نمی تواند زندگی جدا از دیگران داشته باشد.»

هم او، بیمناک از این که یهودیت به سبب نفوذ جامع و فراگیرنده اقوامی که در میانشان می زیست نتواند رشد و نمو کند در ادامه سخن گفت: «واو (یعنی یهودیت) وقتی از حصار «گنو» خارج شود در معرض این خطر است که به انواع یهودیت، هر یک با اختصاصات و زندگی خاص خود و به تعداد معالکی که یهودیان در آنها سکنی گزیده اند، تقسیم گردد.» (۱۷)

بنابراین گریزهایی که متفکرین صهیونیست به مذهب می زنند به منظورهای خاصی است. اینها در مرتبه نخست کوششی است در ایجاد چیزی بینابین تئوری استعماری «سیسیل رودس» و مواعظ معمولی خاخامها، و استفاده از اولی به عنوان وسیله تعیین مجدد موقعیت و ازدومی یعنی خاخامها و مواعظشان در مقام وسایل تأمین قوا.

صهیونیستها هر چند بطور عمدی مردمی تحصیل کرده و آشنا به کشفیات بزرگ علمی زمان و آگاه از تئوری «ارزش اضافی» و آثار و نوشته های بزرگان بودند با این حال بیشرمانه در تعقیب مطالعات «تلمود»^۵ ی اصرار می ورزیدند، زیرا می باید مذهبی می داشتند، منتها فقط در مقام یک ابزار کمکی نه به عنوان متحدی همپایه.

علی هذا به نظر ما گفته های «احدها آم» و «پرز اسمولنسکین Perez Smolenskin» و «مارتین بابر» و دیگران که هدفشان آشتی

۵ تلمود Talmud مجموعه تعلیمات یهود.

دادن یهودیت و صهیونیسم بود همانقدر بی پایه است که کوششهایی که در ارائه آنها به عنوان دوتیروی همپایه و همسنگ به عمل می آید. اینها اقداماتی احتیاطی بیش نبود. دژ «یهودیت اصلاح شده» در امریکا که یکی از نیرومندترین دژهای یهود بود از همان اواسط سالهای سی در برابر صهیونیسم تسلیم شد، و این تمکین نه در اثر موجبات عاطفی بلکه در نتیجه فشار سرمایه انحصاری بود.

صهیونیستها برای کسانی که نمی توان با «عرفان» یا مذهب فرییشان داد استدلالی بر له وجود يك «ملت جهانی یهود» جور می کنند. حییم و ایزمن^۵ Chaim Weizmann و قاضی ل. براندیز I. Brandies و ناعوم ساکالو و «بر بوروچوف Ber Borochov و دیگران درستایش از فکر ماهیت فوق طبیعی و درک ناکردنی «ملت جهانی یهود» بیشتر «بر جامعه فرهنگی یهودیان» و «گذشته تاریخی خاص» و «شیوه خاص تفکر» ایشان تکیه می کنند که حتی زمانی هم که «مذهب دیگر نیروی زنده ای نباشد این چیزها همچنان خواهند بود» (۱۸) و در رأس همه این چیزها، حضرات می خواهند ثابت کنند که بر این اساس که «جهان خارج از ایشان معتقد است که ملتی جداگانه اند لذا یهودیان «ملت جهانی یهود» ند. (۱۹)

در فصل پیش، سرنوشت جماعات مختلفه یهود را با نقل قول از دانشمندانی که حتی صهیونیستها نیز ایشان را در شمار ضدیهودان نیاورده اند به اجمال از نظر گذرانندیم. بررسی مزبور

^۵ دکتر ایزمن از یهودیان مقیم روسیه (۱۸۷۴-۱۹۵۳)، از زعمای صهیونیست و نخستین رئیس جمهور اسرائیل بود.

باهمه اختصار و اجمال خود نشان می‌دهد که جز در زمانهای بسیار دور موجبی نیست تا بر اساس آن بتوان از «تاریخ مشترک» یهودیان سخن داشت.

نمونه جالب عبت بودن چنین کوششی، یعنی کوشش در متحد ساختن جماعات مختلفه یهود را می‌توان در «تاریخ یهود» اثر «سیسیل روث» که خود یکی از آثار بسیار در این زمینه است بازدید. (۲۰)

و اما راجع به «فرهنگ مشترک»، ماکس نوردو باسادگی و صراحتی «هرتصل» آسانوشت: «ما فرهنگ اروپایی را که طی دو هزار سال اخیر اندوخته‌ایم همچنان حفظ خواهیم کرد... ما به این فکر که باید آسیایی شویم می‌خندیم... ما از نظر انسان-شناسی و فرهنگ همان قدر آسیایی خواهیم شد که «انگلو ساکسها» در آمریکا سرخپوست شدند. هدف ما باید این باشد که در آسیای صغیر همان کاری را بکنیم که انگلیسیان در هند کردند...» (۲۱) در پاسخ به نیرنگ صهیونیست‌هایی که دیگر قادر نیستند خواهش و میل شدید خویش را به گردآوری اتباع ممالک مختلف در زیر پرچم «ملت جهانی یهود» پنهان دارند یکی از دانشمندان قرن بیستم روس در بحث بارهبری «بوند»^۵ که خود را با يك مشت افکار و نظریات صهیونیستی مجهز کرده بود از الفردناکت Alfred Naquet بدینسان نقل قول می‌کند: «... آیا یهودیان يك ملت‌اند؟ اگر چه اینان در گذشته‌ای دور ملتی بودند پاسخ

۵ Bund حزب به اصطلاح سوسیالیست یهود که در کشورهای مختلف اروپا تشکیلاتی داشت.

تکیه روی کلمات از ی. ا

بدین سؤال مطلقاً منفی است. مفهوم ملت مستلزم جمع شرایط چندی است که در این مورد خاص وجود ندارد... و یهودیان دیگر سرزمین یا زبان مشترکی ندارند (این گفته راجع است به «ملت به اصطلاح جهانی یهود» و اشاره به ملت اسرائیل نیست...)

یهودیان فرانسوی و آلمانی با یهودیان لهستانی و روسی کاملاً فرق دارند. اختصاصات اساسی یهودیان حاوی چیزی که مهر یا نشان ملیت را بر خود داشته باشد نیست...»

دانشمند مزبور که خود نیز در این نظر سهیم است می - افزایشد: «آنچه برای «بوندیستها» می ماند این است که تئوری يك ملت مجزای یهود روسی را بسط دهند که زبانش «یدیش» و سرزمینش منطقه «محدوده» باشد.» (۲۲)

در میان تصورات و مفاهیم صهیونیستی ملت جهانی یهود، آیین «تئودور هر تاصل» که مراد از آن تحت تأثیر قرار دادن عامه یهودیان است جایی نمایان دارد. هم او نوشت: «در نظر من ملت عبارت است از گروهی از افراد با پیشینه تاریخی و دارای پیوستگی قابل شناخت و ناشی از وجود يك دشمن مشترك. سپس اگر کلمه «یهود» را بر این تعریف بیفزایید همان چیزی را خواهید داشت که من «ملت یهود» می دانم.» (۲۳)

هر تاصل ظاهراً وجوه مشخصه ملت را واجد اهمیت نمی داند، اگر می دانست طبعاً در صدد برمی آمد با تفصیل بیشتری بدان پردازد. و اما دشمن - بنا بر استدلال هر تاصل، «ملت یهود» وقتی به حیات خویش پایان خواهد داد که ضدیت با یهودیان پایان پذیرفته باشد، لیکن صهیونیستها پیش بینی

می کنند و می گویند که یهود آزاری یا ضدیت با یهود چیزی است ازلی و ابدی.

اگر «ملت یهود» موجودیت و بقای خود را به حضور مداوم دشمن خویش، یعنی ضدیت با یهود، مدیون باشد در این صورت چنین برمی آید که یهود آزاری در میان تمام مللی که در کنار یهودیان زندگی می کنند هست. و صهیونیستها اظهار می کنند که «آه، نه فقط هست، بلکه فعال هم هست. مللی که یهودیان در میانشان زندگی می کنند بدون استثنا یا آشکارا ضد یهودند یا نهان» (۲۴)

دلیل این مدعا چیست؟ ل. پینسکر کراراً اظهار می دارد که ضدیت با یهود یک بیماری دماغی علاج ناپذیر است. هم او نوشت که: «ترس از یهود بیماری دماغی است، و در همین مقام موروثی شد و در مقام یک بیماری طی هزاران سال به نسلهای متعدد به ارث رسید و درمان ناپذیر گردید.» نامبرده سپس به سوی فلسفه تبعیض نژادی می خزد و می گوید که: «علی العموم هیچ ملتی با نظر مساعد بر بیگانه‌ها نمی نگرد، و چون این پدیده ریشه قومی دارد هیچ ملتی را هم از آن بابت نمی توان ملامت کرد.» (۲۵)

با این حال «لوسین ولف Lucien Wolf» یکی از یهودیان انگلیس نوشت که: «ضدیت با یهود صرفاً مسأله‌ای است مربوط به سیاست اروپا و ریشه آن را نه در کشمکش طویل‌المدت بین اروپا و آسیا یا بین کلیسا و کنیسا - که بخش بزرگی از تاریخ عهد باستان و قرون وسطی را دربر می گیرد - بلکه در شرایط اجتماعی‌ای باز باید دید که خود ناشی از آزادی یهودیان در

اواسط قرن نوزدهم بود.» (۲۶)

به هر حال، صهیونیستها به ارائه مختصر و مجمل موضوع خرسند نبودند. از نظر ایشان قبول مسأله یهودآزاری (آنتی-سمیتیسم) به عنوان يك پدیده اجتماعی و گذرا چیزی بود در حکم اعتراف به سستی و بی پایگی استدلالشان در اثبات وجود «ملت جهانی یهود»، و لذا صهیونیستهایی که درجات عالی دانشگاهی داشتند (کسانی مانند حییم وایزمن) با سرسختی و لجاجی که در خور هدف بهتری بود ادعا می کردند که «یکی از علل و موجبات اساسی ضدیت با یهود همانا وجود یهودیان است.» (۲۷)

هم او در بسط این نظر مدعی شد که «ضدیت با یهود میکربی است که هر غیریهودی، هر کجا که باشد و هر چند که خود منکر باشد، بدان آلوده است» (۲۸)

بدین ترتیب متفکرین صهیونیست دومین تصور اساسی یعنی اندیشه «ضدیت ازلی با یهود» را که وجودش در بنای «گتو»ی معنوی جدید ضرورت داشت بنیاد نهادند. این تصور یا فکر نادرست فقط به این منظور ابداع شد که آگاهی طبقاتی مردم زحمتکش یهود را سست گرداند و بدیشان بقبولاند که خرپولهای یهودی از لحاظ روحیه و فکر و نیز از نظر آمال و آرزوها از کارگران روسی و آلمانی بدیشان نزدیکترند، و بالاخره این که یهودیان را در برابر همه ملتهای جهان در مقام ضدیهود قرار دهند و بدین ترتیب تخم بدگمانی و بی اعتمادی را در دلها بیفشانند و خصومت یهودیان را علیه مردم غیریهود برانگیزند

تکیه روی کلمات از ی.ا.

و ایشان را ناگزیر سازند به اراده «مسیحا» های تر و تازه قوم، یعنی صهیونیستها، تمکین کنند. از این گذشته مسأله «ضدیت ازلی با یهود» چنان عالمگیر شد که به زودی در دست کسانی که بنابر دلایل و جهاتی می خواستند مردم زحمتکش یهود را از هم - زنجیران خود جدا کنند به ابزاری مؤثر مبدل گشت.

بنیادگذار حکومت ما با پرده برگرفتن از این ابداع ارتجاعی علیه کوشش «بوندیستها» در متهم ساختن پرولتاریای روس به داشتن تمایلات ضدیهود، بدینسان به مقابله برخاست:

«اگر بوندیستها به جای آنکه در کمیته «یکاترینوسلاو» به نحوی ابلهانه و مضحک به خشم آیند اندکی بر این امر تأمل می کردند و مثلاً به جزوه کائوتسکی Kautsky در باب انقلاب اجتماعی که خود نیز اخیراً نسخی از آن را به زبان «یدیش» منتشر ساختند مراجعه می کردند حلقه ای را که بی گمان بین یهودآزاری و منافع بورژوازی - نه منافع قشرهای طبقات کارگر - وجود دارد درمی یافتند. اگر اندکی بیش تأمل می کردند در - می یافتند که امروزه ماهیت یهودآزاری (آنتی سمیتسم) را این حقیقت که دهها و حتی صدها کارگر سازمان نیافته، که نهمشان در نادانی کامل بسر می برند، در تالان یهودیان شرکت می کنند دگرگون نمی سازد.

«کمیته یکاترینوسلاو به حق و به جا علیه افسانه صهیونیستی ازلی بودن یهودآزاری قیام کرده است اما همین «بوند» با اظهار نظر خشماگین خویش مسأله را بیش از پیش آشفته و افکاری را در ذهن کارگران یهود نشانده که ممکن است آگاهی طبقاتی ایشان را سست گرداند.» (۲۹)

مسأله جایگیر ساختن فکر «ازلی بودن ضدیت با یهود» در اذهان مردم زحمتکش یهود در نظر صهیونیستها همیشه واجد اهمیت بسیار بوده است. «یهوه» کهنسال و فرتوت و پیامبر مست و بی حالش که آشکارا تمایلی به ظهور نداشت، در ازمنه جدیده قادر نبودند امیدهایی را که در ایشان بسته می شد تحقق بخشند (چنانکه دیدیم حتی رهبران صهیونیست نیز خود بدین امر معترف بودند) حال که چنین بود به «آنتی سمیتیسیم»، یعنی یهود آزاری، روی بردند و آن را معبود خویش و مایه امید به پیروزی و تنها ملجاء و اتکای صهیونیسم ساختند.

حتی پیش از پیدایش سازمان جهانی صهیونیستها و تراست مستعمراتی یهود، هر متصل این فکر را در سر می پروراند: «برانگیختن این جنبش نیاز به مجاهده چندانی ندارد. یهود - آزاران خود این کار را می کنند.» (۳۰)

هر متصل خود در برابر کمیسیون سلطنتی مربوط به مهاجرت بیگانگان که در سال ۱۹۰۲ اجلاس کرد در پاسخ به این پرسش که چه چیز یهودیان را ناگزیر به ترك ممالك خود و كوشش در تاسیس حكومت یهود می کند گفت: «آنتی سمیتیسیم - یهود آزاری» (۱) (۳۱)

نه فقط استدلال صهیونیستها موجد این فکر شد که ایشان «ضدیت با یهود» را موهبتی بدانند بلکه رهبران شان بسی هیچ پرده پوشی و ابهامی اعلام داشتند که «یهود آزاری یا آنتی - سمیتیسیم» چیز مفیدی است و به این ترتیب راه را برای انجام معامله با یهود آزاران هموار کردند، و این خود راهی است که از بدو تاسیس شرکت جهانی صهیونیستها هرگز از آن عدول

نشده است.

هرتصل در دفترچه یادداشت روزانه خود نوشت: «در پاریس برخورد آزادانه‌تری با «یهود آزاری» پیدا کردم، که تازه آن را از لحاظ تاریخی می‌فهمیدم و گناه آن را بر خود می‌بخشیدم. علی‌الخصوص پوچی و بیهودگی تلاش به جهت مبارزه با آن را درمی‌یافتم... به هر حال، یهود آزاری که در میان توده‌ها جریان نیرومند، هرچند نابخود آگاهی، است زیانی به حال یهودیان ندارد. من بر آنم که برای بسط و گسترش خصال و منش یهودی حتی جریانی است سودمند.» (۳۲)

هرتصل که حتی در خیال هم امکان پیروزی سوسیالیسم را در هیچ نقطه‌ای از جهان نمی‌دید بارها و به کرات درباره سودمندی و دوام و پایداری آنتی‌سمیتیسم (یهود آزاری) داد سخن داد، بی‌خبر از اینکه بعدها (بعد از انقلاب اکتبر و به ویژه امروز) دستگاه تبلیغاتی صهیونیسم ناگزیر خواهد بود این خبر دروغ و بی‌جان را مشعر بر اینکه صهیونیسم «پاسخ توده‌های زحمتکش یهود به یهود آزاری و تالانهاست» در اکناف پراکند. معماران «گتو»ی جدید به هر حال به این خرمند نبودند که یهودیان را «قومی برگزیده» و «ملت جهانی غیر قابل درک و سهمناک و رعب‌انگیز» اعلام کنند یا خود مللی را که یهودیان در میان‌شان زیست می‌کنند ضد یهود بخوانند بلکه بایش کشیدن «خلوص نژادی» یهود دژ دیگری برپای داشتند و با استفاده از یهودیت درصد برآمدند این فکر را در اذهان مستمعان خویش جایگزین سازند.

«ل. پینسکر» نظر خویش را درباره «اصالت» نژاد یهود

چنین بیان می‌کند:

«یهودیان را نیز مانند سیاهان و زنان باید آزاد کرد. اما این امر برای ایشان، یعنی یهودیان، صورت ناجورتری دارد زیرا که به‌خلاف سیاهان به‌نژادی اصیل تعلق دارند.» (۳۳)

«ناهوم ساکالو» حتی از این نیز بی‌پرده‌تر است. وی نوشت: «خلوص و ناآلودگی مطلق وجود ندارد. لیکن در میان ملل متمدن، یهودیان بی‌گمان خالصترین نژادند...» (۳۴)

اما بنیانگذار حکومت ما نوشت که: «امروزه نه فقط وجود اختصاصات ملی بلکه حتی خصوصیات نژادی، نیز مورد انکار محققان علمی است.» (۳۵)

لیکن صهیونیستها همه آنچه را که مانع فعالیت زیان‌بخش خویش می‌دانند نادیده می‌گیرند و یا آن را به‌صورتی جز آنچه هست جلوه می‌دهند. هم ایشان در مقام مردمی درس خوانده می‌دانستند که برای رسیدن به هدفهای خود باید بر نادانی مردم (ولذابر کنیسا) و ترس (همانا ازلی بودن یهود آزاری) و احساس قومیت افراطی (یعنی خالصترین نژاد در میان ملل متمدن) تکیه کنند.»

غرض بورژوازی یهود از خلق و آفرینش ایدئولوژی صهیونیستی، پرورش و اشاعه احساسات و غرایز پست بود. «ماکس نوردو» در سال ۱۸۹۷ طی بیانیهای یهودیان را به‌عنوان مردمی «کوشاتر و تواناتراز متوسط اروپاییان» وصف کرد و می‌افزود «آسیایها و افریقاییهای بی‌حال و تنبل دیگر جای خود دارند...» (۳۶) اعلامیه‌ای صهیونیستی مربوط به سال ۱۸۹۹ می‌گوید: «... ما می‌توانیم از داشتن پاره‌ای خصوصیات و

کیفیات ارزنده‌ای که به این اندازه در ملل دیگر نیست بر خویشتن
بپالیم.» (۳۷) باید به یاد داشت که متفکرین نازی نیز در اوایل
سالهای ۱۹۳۵ فرمولی شبیه به این را عنوان کردند.

باری، «خالصترین نژاد» و «ملت جهانی و استثنایی یهود»
و «آفریده خدا» و «محکوم به ضدیت ازلی» می باید چشم به راه
مصائب بیشتری از این مقوله از جانب نازیان باشد. هر متصل
نوشت : «ما بیهوده نسبت به حکومت وفاداریم و گاه حتی
بی جهت در میهن پرستی شور و حرارت به خرج می دهیم. بیهوده
در ایثار جان و مال خویش با هم میهنانمان همگامی می کنیم و
بی سبب می کوشیم کشورهای محل اقامتمان را در طریق علم و
هنر به پیش بریم و از راه تجارت و داد و ستد بر ثروتشان بیفزاییم»
(۳۸)

هر متصل آشکارا پیشنهاد می کند که اتباع یهودی تبار
ممالک مختلف باید میهن پرستی را به سویی نهند و با اقدام بر
اساس این فکر «ضد یهودانه» که یهودیان در هر کشور که باشند
عنصری بیگانه اند در پیشبرد هدفهای صهیونیستی بکوشند.

این پیشنهاد صریح و بی پرده در میان هواخواهان وی
موجب اندکی بیم و نگرانی شد. «ناهوم سا کالو» با عجله
«تزی» را پیش کشید که می توان «موقعیت دو گانه یهودیان»ش
خواند. وی گفت: «ما یهودیان اتباع وفادار ممالکی هستیم که
بدیشان تعلق داریم؛ منافع کشور، منافع ما نیز هست. ما هیچگونه
منافعی که به نحوی از انحاء با منافع کشورمان مغایرت داشته
باشد نداریم...» (و اما جانب دیگر قضیه) «مسأله یهود تنها
یک سنت تاریخی نیست بلکه برنامه‌ای است برای عمل هم در

قلمرو برون و هم در عرصه درون. از لحاظ برون، در تلاش و کوششی شدید برای بقاء تجلی می‌کند. . . و از لحاظ درون به عنوان وحدت یهودیان کلیهٔ معالک، با شعائر و مقامهای فرهنگی و احزاب مختلف سیاسی، در کلیهٔ مسائلی که بر یهودیان و یهودیت تأثیر خواهد کرد.» (۳۹)

باری، جانشین هر متصل، حییم و ایزمن، قضیهٔ ثنویت «سا کالو» را به کناری نهاد و ترجیح داد که در باب تلقی صهیونیستی از موضوع تردیدی باقی نگذارد. وی با عطف به گفتگوی خود با «لرد بالفور»^{۵۵} ضمن بحث از شکایت بیوهٔ «ریچارد واگنر»^{۵۵} مشعر بر اینکه «یهودیان صحنهٔ تأثر و مطبوعات و تجارت و دانشگاههای آلمان را مسخر کرده‌اند» نوشت: «من در ادامهٔ سخنم گفتم شاید که من هم در این خصوص با خانم واگنر موافق باشم لیکن با نتایجی که از این حقایق می‌گیرند صد درصد مخالفم. . . مشکل تراژدی یهود این بود که ایشان (یعنی یهودیان) نیرو و مغز خویش را به آلمان می‌دادند... آلمان را غنی می‌ساختند نه ملت یهود را...» (۴۰)

تصادفاً همین و ایزمن ریاست سازمان صهیونیستها را طی سالیانی بر عهده داشت که سازمان روابطی بسیار صمیمانه و نزدیک با نازیان داشت، و هم او بعدها در خاطراتش یهودیانی را که علی‌رغم حکومت وحشت نازیان، آلمان را همچنان میهن خویش می‌دانستند به باد طعن و استهزاء گرفت.

همهٔ معماران صهیونیستی که دیوارهای گتوی معنوی

۵ Lord Balfour (۱۸۴۸-۱۹۳۰) سیاستمدار و مقاله نویس انگلیسی.

۵۵ ریچارد واگنر موسیقیدان آلمانی (۱۸۱۳-۱۸۸۳).

نویسنده را برگردید یهودیان بالا آوردند هر یک به طریقی تأکید کردند که اتباع یهودی تبار ممالک مختلف اصولاً «در تبعیده»ند و آزادیشان ناممکن و برایشان بادیگر مثل غیر قابل حصول است. «موسی هس» در اثر خویش به نام «رم و اورشلیم» مدعی است که آزادی یهودیان در میان سایر ملل دور از واقع بینی است. «پینسکر» اعلام داشت که «یهودی عنصر جداگانه ای است... یهودیان در میان مردمی که با ایشان زیست می کنند عنصری بیگانه اند...» (۴۱)

«لئون سیمون» به ناله می گفت «... حتی در انگلستان که یهود آزاری (آنتی سمیتیسم) عملاً ناشناخته است مسأله یهود وجود دارد، چون کنیسه ها خالی اند و نسل جدید ظاهراً چندانکه والدینشان بودند یهودی نیستند، ضمناً مسأله جذب در ملت و وصلت با افراد آن به مقدار زیاد به چشم می خورد.» (۴۲)

پس صهیونیستها به مردم کم دل و ساده لوح و زودباور چه عرضه می داشتند؟ آزادی اجتماعی؟ مبارزه مشترک و همدوش با سایر مردم برای ایجاد یک جامعه برابر و بیغرض؟ چنین توصیه هایی مشکل می توانست از جانب حامیان و خواهران «خلوص نژادی» یا به دیگر سخن از ناحیه سهامداران تراست مستعمراتی یهود ارائه شود.

هرتصل در ژوئن ۱۸۹۵ در نامه خود به عنوان بارون - دوهرش Baron de Hersch نوشت: «اما راه حلهای غیر اساسی، مانند بیست هزار آرژانتینی که شما پیشنهاد می کنید یا گرویدن یهودیان به سوسیالیسم - من چنین راه حلهایی را نمی پذیرم.» (۴۳)

صهیونیست شماره یک با صراحت و بی پردگی معمول

خود (که اینک سخت مایه نگرانی و ناراحتی مریدان اوست) به قول یکی از بزرگان روس از هدفهای کلیه عناصر ارتجاعی اروپا، در کوششهای خود به «منظور تحکیم انفراد و انزوای مردم یهود» پرده برداشت. هر متصل نوشت: «همه افراد جوان مردم ما که اینک در سنین بیست تا سی عمرند از تمایلات مبهم سوسیالیستی خویش دور خواهند شد و به سوی من خواهند آمد.» (۴۴)

باری، اینک همه حلقه‌ها و پیوندهای منطقی موجود در آراء و نظریات صهیونیستی را در پیش روی داریم: عرفان یهودی، موعظه و تبلیغ خصومت نسبت به افراد همه ملل، تبلیغ به دور افکندن میهن دوستی، تجلیل از انزوا و درنیامیختن با دیگران و خلوص نژادی و ضدیت با سوسیالیسم و همبستگی جهانی زحمتکشانشان.

* * *

پس راه حلی که صهیونیستها برای «ملت جهانی» ای که خود ایشان و یهود آزاران علم کردند چه بود؟ آیا این راه حل پیشنهاد تأسیس حکومت یهود یا خود حکومت اسرائیل بود؟ نه، چنین چیزی نبود.

اینک با توجه به اینکه چه کسی در ابتدا فکر استعمار مناطقی را با استفاده از یهودیان به عنوان «نیروی انسانی» لازم پیش کشید باید به یاد آوریم که صهیونیسم از لحاظ تشکیلاتی به عنوان سازمان جهانی صهیونیستها و تراست مستعمراتی یهود و به عبارت دیگر به عنوان یک «اقدام سرمایه‌ای» شکل گرفت. اما هدف عمده سیاسی وی (همراه با قرارداد یهودیان در مقابل مردم

سایر ملل و کوشش در ایجاد شقاق در نهضت‌های انقلابی و تأسیس پایگاهی برای عوامل امپریالیستی و دیگر عوارض و نتایج تبعی کار) عبارت بود از جدا ساختن یهودیان و برقراری نظارت مجدد بر ایشان و تحصیل سرمایه از طریق استعمار با تأسیس تراست مستعمراتی یهود، و نیز معطوف ساختن توجه مردم به سوی هدفی مشخص. علاقه نیروهای ارتجاعی اروپا و خاصه روسیه به منفرد ساختن یهودیان کم از علاقه صهیونیست‌ها بدین کار نبود.

صهیونیست‌ها همیشه «حکومت یهود» را به مثابه وسیله نیل به هدف‌های عمده خویش دانسته و هیچگاه در نظر نداشته‌اند که این هدف‌ها را با متمرکز کردن اکثریت یهودیان در چنان حکومتی تأمین کنند، زیرا انجام چنین کاری منظور ایشان و حامیان‌شان را بر نخواهد آورد؛ اینان می‌خواستند نیروی ذخیره‌ای را پی‌ریزی کنند که عنداللزوم در کار جنبش‌های انقلابی اخلاص و در محالک مختلف در مقام عوامل امپریالیسم عمل کند. صهیونیست‌ها در نظر داشتند «مرکزی» را تأسیس کنند که به یاری آن بتوانند بر پیرامون یا سطح برونی آن تأثیر کنند، و تا بروز حوادث انقلابی در روسیه به این که محل چنین مرکزی بهتر است کجا باشد چندان اعتنایی نداشتند.

اینک شواهد و مواردی چند در باب طرح‌هایی که از این مرکز و پیرامون آن سخن می‌داشت:

«ل. پینسکر» معتقد بود که مهاجرت یهودیان به «مرکز ملی» یهود باید محدود باشد: «عده یهودیان هر کشور باید فقط آن اندازه کاهش یابد که شرایط اقتصادی مردم محل ایجاب

می‌کند». هم او خاصه تأکید می‌کرد که «اسکان مجدد همه قوم البته چیزی است اصولاً خارج از بحث.» (۴۵)

به عقیده احدها آم «حکومت یهود» صرفاً در مقام يك عامل روانی در خور اهمیت است. وی می‌گفت که غرور ملی یهودیان مستلزم وجود يك مرکز معنوی و فرهنگی است که خود به مثابه حلقه پیوندی بین جوامع پراکنده قوم عمل کند و به حکم نفوذ معنوی خود محرك کوششهای ایشان در پی افکندن يك زندگی جدید ملی باشد. بعلاوه معتقد بود که در تأسیس چنین حکومتی نباید شتاب کرد، چون آنچه ضروری و اساسی است تأسیس يك مرکز فکری است. نوشت: «آنگاه از این مرکز، روح یهودیت به جانب محیط دایره بزرگ، به سوی کلیه جوامع پراکنده قوم خواهد رفت و جان تازه در آنها خواهد دمید و وحدتشان را حفظ خواهد کرد...» (۴۶)

ناهوم ساکالو در این زمینه گفت: «کوشش صهیونیسم صرفاً متوجه تأمین اعتراف به خصیصه ملی مردم یهود است (زیرا که در جریان پراکنده خود جامعه‌ای است تاریخی و فرهنگی، و از نژادی ممتاز) و نیز با توجه به فرهنگ مشترك، کوشش در احیای کامل حیات ملی در سرزمین آباء و اجدادی ایشان.» (۴۷) تا به امروز کلیه کوششهایی که در پرده پوشی نقش تبعی و فرعی «حکومت یهود» می‌شود منحصر و محدود به این مدعا است که هر متصل که خود مبتکر فکر «حکومت یهود» بود هرگز از این چیزهایی که پینسکر و احدها آم با چنین روشنی و وضوحی عنوان می‌کنند سخن نداشته است. هر متصل پس از این که عناصر و اجزای آمال همه یهودیان را در کل واحدی گرد آورد ظاهراً

خواستار «مهاجرت کلیه یهودیان از دیارهای غربت» و اقامتشان در مرکز و واحد بود.

اما به هر حال این ادعا هم نادرست است. وی در حالی که قیافه و حالت «موسی» جدیدی را به خود می‌گیرد که خواستار «مهاجرت همگانی از مصر» است در یادداشتهای خصوصی خود اعتراف می‌کند که آنچه پیشنهاد کرده چیزی بیش از این نیست که خواسته است مسأله یهود را «تحت اسلوب و نظم معینی در آورد، و اصولاً مسأله مهاجرت همه یهودیان در بین نیست.» (۴۸) تکرار می‌کنیم: چون فکر تأسیس «حکومت یهود» صرفاً به عنوان ابزار و وسیله کمکی و فرعی مطرح بود لذا محل استقرار این «مرکز نفوذ» از لحاظ صهیونیستها واجد اهمیت چندانی نبود. ل. پینسکر در این زمینه نوشت:

«ما لزوماً اجباری نداریم به این که در همانجایی که روزگاری حکومت ما معدوم شد اقامت کنیم... ما فقط به قطعه زمینی نیاز داریم که تملك کنیم... قدس الاقداس خویش را که از هنگامی که وطن دیرینمان نابود شد حفظ و حراست کرده‌ایم بدانجا خواهیم برد: منظورم اعتقاد به خدا و کتاب مقدس است، چون آنها بودند (نه اردن و اورشلیم) که وطن ما را به ارض مقدس بدل ساختند.» (۴۹)

«اگر قدرتهای بزرگ موافق باشند که در کشوری بی طرف حق استقلال به ملت یهود اعطا کنند انجمن (یعنی سازمان جهانی صهیونیستها - ی. ا) در باب کشوری که باید برای این منظور برگزید مذاکره را آغاز خواهد کرد.» (۵۰)

دول بزرگ امپریالیستی که منافعشان ایجاب می‌کرد